

مردم سلت . که بومیان اروپای غربی از آنانند .
ژرمنیها . که شامل آلمانها ، انگلو ساکسونها و اسکاندیناویها
میشود .

لت ولتوانی و اسلاو . که شامل روسها ، اسلاوهای شرقی اروپا
بلغاریها ، صربیهها و سایر اسلاوهای بالکان میشود .

دوم - زبان سامی که مرکز آن در جنوب شبه جزیره عربستان
بوده است و بامهاجرت اقوام مختلف بشمال رفته و در آسیای صغیر و سواحل
مدیترانه گسترش یافته است .
شعبه‌های زبان سامی عبارتند از :

عبری ، عربی ، فنیقی ، حمیری ، حبشی ، بابلی ، آرامی
که بعدها آنرا سریانی نامیدند .

اصول زبانهای مردم جهان

بعقیده عده‌یی از دانشمندان زبانشناس ، اصول لغات تمام زبانهای
جهان ده بخش بشمار می‌آید .
این ده بخش عبارتند از :

۱ - زبان هند و اروپائی - که شاخه‌های گوناگون آن از هند تا
اروپا گسترش یافته است .

علمای زبانشناس زبان هندواروپائی را ابتدا بدو شاخه بزرگ و سپس
بشاخه‌های فرعی دیگر تقسیم کرده‌اند .

این دو شاخه بزرگ یکی آریائی شرقی و دیگری آریائی غربی است .
I - زبانهای شاخه آریائی شرقی عبارتند از :

۱ - ایرانی که خود شامل زبانهای زیر است :
پارسی باستان ، پهلوی (پارسی میانه) ، اوستائی ، فارسی کنونی .
۲ - هندو - که خود شامل دولهجه زیر است :

سانسکریت ، پراکریت Prakrit .

۳ - آلبانی .

- ۴ - ارمنی .
- ۵ - لیتوانی و پروس قدیم .
- II - زبانهای شاخه‌ی آریایی غربی عبارتند از .
- ۱ - سلتی یا کلتی که زبانهای زیر را شامل است .
ایرلندی ، ولزی .
- ۲ - لاتین که خود از رومی مشتق است و شامل زبانهای زیر است :
- فرانسه ، ایتالیایی ، اسپانیولی ، پرتغالی .
- ۳ - یونانی .
- ۴ - اسلاوی که شامل زبانهای زیر است :
روسی ، لهستانی .
- ۵ - توتنی که شامل زبانهای زیر است :
انگلیسی ، آلمانی ، هلندی ، فریزی .
- ۶ - اسکاندیناوی که زبانهای زیر را شامل است :
دانمارکی ، نروژی ، سوئدی ، ایسلندی .
- دوم - زبان سامی Samite که بعقیده عده‌یی مرکز آن در جنوب شبه جزیره عربستان و بعقیده عده‌یی دیگر حبشه بوده است .
- زبانهای عبرانی یا عبری ، کلدانی ، آرامی یا سریانی ،
فینیقی ، حمیری ، حبشی و بابلی از زبان سامی مشتق است .
- سوم - زبان آفریقائی - که تمام آفریقائیه‌ها غیر از مردم مصر و حبشه
بلهجه‌های گوناگون آن سخن میگویند .
- چهارم - زبان کامیتیک Chamitique - که زبان مردم آفریقای
شمالی در مراکش و تونس و غیره است .
- پنجم - زبان افروفین Ougr - ofin - این زبان از جبال اورال
تافتلاند و از طرف دیگر تا مرکز اروپا مورد استعمال است
فروع این زبان عبارتند از :
- هونگری ، فنلاندی ، استونی و غیره .

ششم - زبان قفقازی - که شامل زبانهای زیر است :

گرجی ، لزی ، لاز .

هفتم - زبان اورال و آلتائی - که زبان مللی است که شاخه‌یی از نژاد زرد پوست هستند ، رشته‌ی این زبان از جبال اورال تا اقیانوس کبیر و همچنین سیبری و مغولستان است .

زبان اورال و آلتائی شامل زبانهای زیر است .

ترکی ، مغولی و زبان سامویدها .

هشتم - زبان چینی - این زبان ابتدا ۴۴۴۹ علامت داشته است و پس از تغییرات بسیار که دانشمندان بدان داده اند به ۲۵ هزار علامت رسیده است .

زبان گوناگون ملت چین از این زبان گرفته شده است ،

نهم - زبان استرین Austriane یا زبان جزیره‌ئی که در جزایر جاوه و سوماترا و ماداگاسکار و سیلان و برنئو و فیلیپین بدان سخن میگویند .

دهم - زبان آمریکا که در آمریکای جنوبی و شمالی ، بومیان آمریکا و وحشیان آن قسمت بدان سخن میگویند .

زبانهای مردم آسیا .

اصول زبانهای مردم آسیا به ۹ قسمت میشود و آنها عبارتند از :

۱ - زبان سامی - عبری ، سریانی ، فنیقی ، عربی و غیره از این زبان گرفته شده است .

۲ - زبان هندی - زبان هندی از دولهجه سانسکریت و پراکریت Prakrit گرفته شده است .

کتابهای مقدس برهمنیان که قدیمترین آنها ودا است بزبان سانسکریت نوشته شده است ، کتاب کلیمه ودهنه نیز دراصل باین زبان نوشته شده و سپس در دوره‌ی ساسانیان بزبان پهلوی ترجمه گردیده و بعدها از پهلوی به عربی ترجمه شده است .

کتاب مقدس بودائیان بزبان پراکریت نوشته شده است .

۳ - زبان چینی - زبان تونکنی و هند و چینی از فروع این زبان است .

۴ - ایرانی - که شامل زبانهای زیر است :
مادی ، پارسی باستان ، اوستائی ، پهلوی ، دری ، کردی ، و غیره .

۵ - قفقازی - که شامل زبانهای زیر است .
ارمنی قدیم ، ارمنی جدید ، گرجی ، بلغاری و غیره .

۶ - ترانگازی - که زبانهای زیر از فروع آنست :
سیامی ، روسی ، کامبودی ، بیرمانی که از سانسکریت گرفته شده .

۷ - تاتاری - که شامل زبانهای زیر است :
مغولی ، ترکی شرقی ، ترکی اروپائی ، طنفوری ، منچوری .

۸ - سیبری - که زبانهای زیر از آنست :
قزاقی و غیره .

۹ - زبانهای جزیره‌یی - که خود شامل زبانهای زیر است
ژاپونی ، کره‌یی و شاخه‌های آنها .

زبان در ایران .

زبان فارسی که امروز بدان تکلم میکنیم مرکب از چند زبان قدیمی است که اساس وریشه‌ی آنرا تشکیل میدهد . این زبانها عبارتند از :
فارسی باستان یا فرس قدیم - فارسی باستان زبانی است که در دوره‌ی هخامنشیان در کشور پارس بدان سخن میگفته‌اند .
از زبان دوره‌ی هخامنشیان اطلاع کامل و کافی و در دست نیست و تنها آثار مهمی که از این زبان باقی مانده همان کتیبه‌های بیستون و نقش رستم و تخت جمشید است .

فارسی میانه یا زبان پهلوی - که بدو نوع تقسیم شده است :

۱ - **پهلوی اشکانی** یا پهلوی شمالی - که در دوره‌ی اشکانیان مردم شمال ایران بدان سخن میگفته‌اند .

۲ - پهلوی ساسانی یا پهلوی جنوبی - که در دوره‌ی ساسانیان مردم جنوب ایران بدان سخن میگفته‌اند .

۳ - فارسی دری - که در دوره‌ی ساسانیان ، در شمال و شرق و نیز پایتخت کشور یعنی مداین ، معمول بوده است .

شاعرانی بزرگ مانند : رودکی ، فردوسی و فرخی باین زبان شعر سروده‌اند . پس از حمله‌ی اعراب این زبان با زبانهای دیگری مانند : زبان عربی ، ترکی و غیره آمیخته و فارسی کنونی را پدید آورده است .

II

دستور زبان و معانی و بیان فارسی



هر زبانی دارای قواعد مخصوصی است که فن درست گفتن و درست نوشتن آن زبان را میآموزد .

این قواعد را بفارسی **دستور** و به عربی **صرف و نحو** و به فرانسه و انگلیسی **گرامر Grammar** گویند .

باید دانست که این قواعد بوسیله‌ی عده‌ی دانشمند وضع و اختراع نشده است بلکه همانطور که قوانین طبیعی در نتیجه‌ی مشاهده و آزمایش معرفی شده است ، همانگونه نیز دستور زبان هر ملت از طرز سخن گفتن و تلفظ و اصطلاحات معمول بین آن ملت و مردمی که بآن زبان سخن میگویند استخراج شده است .

فایده دستور زبان در اینست که یاد گرفتن زبان را آسان میسازد ، زیرا دستور زبان ، اصول سخن گفتن و نوشتن را تحت قواعد معین و منظمی در میآورد و از این نظر در یادگیری زبان کمک بسزائی مینماید .

اصولا هر فرد برای اینکه بتواند بزبان مادری خود درست سخن گوید و چیزی بنویسد و بخواند ناگزیر است که دستور آن زبان را بداند و گرنه دچار اشتباهات بسیار خواهد گردید .

در اینجا ابتدا درباره‌ی دستور زبان فارسی و سپس معانی و بیان فارسی گفتگو مینمائیم و در موقع لزوم از ذکر مثال دریغ نخواهیم کرد

دستور زبان فارسی

الفبای فارسی .

الفباء یا حروف هجای فارسی بیست و پنج حرف است :

۱ . . . ب . پ . ت . ج . چ . خ . د . ذ . ر . ز .
 ژ . س . ش . غ . ف . ک . گ . ل . م . ن . و . ه . ی .
 هشت حرف است که مخصوص زبان عربی است و در زبان فارسی وارد
 شده است و آنها عبارتند از :

ث . ح . ص . ض . ط . ظ . ع . ق

حروف بالا اگر در کلمه‌یی یافت شود آن کلمه فارسی نیست و یا از
 عربی گرفته شده است .

چهار حرف زیر مخصوص زبان فارسی است :

پ . ژ . چ . گ .

چهار حرف فوق در کلمات عربی وجود ندارد .

حروف بردو قسمند :

حروف پیوسته ، حروف گسسته .

۱ - حروف پیوسته حروفی هستند که بابتدای کلمات می‌پیوندند، مانند :

ا . د . ر . و .

انقسام کلمات .

کلمه تشکیل میشود از چند حرف و لفظی است که بر یک معنی

دلالت کند .

کلمات فارسی نه قسم‌اند :

اسم . صفت . کنایات . عدد . فعل . قید . حرف اضافه . حرف

ربط . اصوات .

اسم

اسم کلمه‌ییست که برای نامیدن شخص یا حیوانی یا مکانی و یا چیزی

بکار رود .

مانند :

دانش . بهرام . پرویز . گوسفند . شیراز .

اسم چندنوع است که عبارتند از :

اسم عام . اسم خاص

اسم عام شامل تمام افراد همجنس میشود و بهر يك از آن افراد نیز دلالت میکند .

مانند :

دختر . پسر . برادر . خواهر . مرد .

اسم خاص برای نامیدن يك شخص و یا يك چیز معین بکار میرود .

مانند :

شیراز . انگلستان . شکسپیر . بتهوون . فردوسی .

اسم جمع

اسم عام اگر در ظاهر مفرد و در معنی جمع باشد ، اسم جمع نامیده میشود .

مانند :

گله . لشکر . گروه .

مفرد . جمع

اسم مفرد اسمی است که بر یکفرد دلالت کند .

مانند :

مداد . کتاب . تصویر . کبوتر .

اسم اگر بر دو و یا بیشتر دلالت کند جمع است .

مانند :

مدادها . کتابها . کبوتران . زنان . دانایان .

علامت جمع در فارسی ها و آن است .

جمادات و اسمهای معنی را با ها جمع میکنند ، مانند :

سنگها . چوبها . دانشها .

حیوانات را با آن جمع میکنند ، مانند :

مردان . زنان . دانشمندان . گوسفندان .

گیاهان را با ها و آن جمع میکنند ، مانند :

درختها . درختان .

از اعضای بدن آنها که دو تا است به ها و آن جمع بسته میشود ،
مانند :

چشمها . چشمان

دستها . دستان .

کلماتی که زمان را برساند و در آن تغییر باشد به ها و آن جمع
بسته میشود ، مانند :

روزها . روزان .

شبها . شبان .

کلماتیکه به الف و واو ختم شود هنگام جمع بستن به آن بعد از
آنها یاء اضافه میکنند ، مانند :

دانا . دانایان .

بینا . بینایان .

کلماتیکه به هاء غیر ملفوظ ختم میشود هنگام جمع بستن به آن هاء
مبدل به گ میشود .

مانند :

بنده . بندگان .

زنده . زندگان .

اسم ذات . اسم معنی

اسم ذات اسمی است که بخودی خود وجود دارد و بعبارت دیگر وجود
خارجی دارد .

مانند :

کتاب . سنگ . قلم . اسب .

اسم معنی اسمی است که بخودی خود وجود ندارد یعنی وجود خارجی
ندارد ، بلکه آنرا از آثارش میشناسند .

مانند :

هوش . دانش . راستی . خوبی .

اسم معرفه . اسم نکره .

اسم معرفه اسمی است که نزد مخاطب شناخته باشد .
کسی بشما میگوید :

پرویز همکلاس سابق شما بارو پارفت .
در اینجا پرویز معرفه است زیرا شما اورا میشناسید .
اسم نکره اسمی است که نزد مخاطب شناخته نباشد .
علائم اسم نکره ی، است که با آخر اسم میآید .

گلی خوشبوی در حمام روزی

رسید از دست محبوبی بدستم

اسم بسیط . اسم مرکب .

اسم بسیط اسمی است که يك کلمه و بی جزء باشد .
مانند :

رود . خانه . گل . آب . باغ .

اسم مرکب اسمی است که از دو کلمه یا بیشتر تشکیل یابد .
مانند :

رودخانه . گلاب . کشاکش .

اسم مرکب بیشتر از کلمات زیر تشکیل میشود :

۱ - ازدو مصدر : داد و ستد . گفت و شنید .

۲ - ازدو اسم : رودخانه . نیشکر

۳ - ازدو فعل : زدو خورد . هست و نیست .

۴ - از اسم و صفت : سیه روی . نوروز .

۵ - از اسم و پیشاوند : فرا گوش .

۶ - از اسم و پساوند : هوشیار .

اسم مصغر .

اسم مصغر اسمی است که بر کوچکی و خردی دلالت کند .
مانند :

دریاچه . طفلك . باغچه .

علامت تصغیر سه است :

۱ . ك : مردك . دخترك . پسرک

۲ . و : دختر و . پسر و

۳ . چه : دریاچه ، کتابچه ، دفترچه ، باغچه .

حالات اسم

اسم در جمله چهار حالت دارد :

فاعلیت ، مفعولیت ، اضافه ، ندا .

۱ - فاعلیت . آنست که اسم در جمله فاعل یا مسند الیه واقع شود .

فاعل یا مسند الیه کسی یا چیزی است که صفت یا کاربرد را با و نسبت دهند
و در جواب که و چه گفته شود .

مانند :

بیژن رفت ، فریدون پا کدل است .

۲ - مفعولیت . آنستکه اسم در جمله مفعول واقع شود .

مفعول اسمی است که کار بر آن واقع شود و آن بردو قسم است :

مفعول صریح ، مفعول بواسطه .

مفعول صریح یا بیواسطه در جواب ، که را و چه را ، گفته میشود و علامت
آن ، را ، است که در آخر اسم میآید .

مانند :

شہلا بیژن را ملاقات کرد .

مفعول بواسطه آنست که معنی فعل را بواسطه‌ی حرفی از حروف

اضافه تمام کند .

مفعول بواسطه در جواب از که ، از چه ، بکه ، بچه ، از کجا

و مانند اینها گفته میشود .

مانند :

پول را بشما پرداختم ، آموزگار از شما تعریف کرد .

۳ - **حالت اضافه** . اضافه آنستکه اسمی را با اسم دیگر بوسیله کسره یی ربط دهند .

اسم اولی را **مضاف** و اسم دومی را **مضاف الیه** و این رابطه را **رابطه‌ی اضافی** گویند :

اضافه بر پنج قسم است :

۱ - **اضافه ملکی** . آنست که ملکیت را برساند .
مانند :

خانه‌ی پرویز ، مداد پر پیچهر .

۲ - **اضافه تخصیصی** . آنست که اختصاص را بیان نماید
مانند :

درب‌خانه ، زنک‌مدرسه ، آب دریا .

۳ - **اضافه بیانی** . آنست که مضاف الیه نوع و جنس مضاف را بیان کند .
مانند :

پارچه‌ی ابریشمی ، روز شنبه ، شهر تهران .

۴ - **اضافه تشبیهی** . آنستکه در اضافه معنی تشبیه باشد
آن بر دو قسم است :

اضافه مشبه ، بمشبه به ، مانند :

لب‌لعل ، قدسرو ، ابرو کمان

اضافه مشبه به ، بمشبه ، مانند :

لب‌لعل ، سروقد ، کمان ابرو .

۵ - **اضافه استعاری** ، آنست که مضاف در غیر معنی اصلی خود
بکار رود

مانند : تیر عشق ، دریای جنون .

اگر مضاف و مضاف الیه در حکم يك کلمه شده باشند کسره اضافی را حذف نمایند و دو کلمه را پیوسته نویسند .

مانند : زن پدر ، مادر زن ، دلپاک ، دلسوخته .

اگر مضاف **بالف** یا **واو** ختم شود بعد از آن ، **ی** آورند .

مانند : هوای زمستان ، موی سر .

۴ - **حالت ندا** . آنست که اسم منادی واقع شود .

علامت نداسه است .

الف که با آخر اسم میآید : ملکا ، پادشاهها ، پروردگارا .

ای که قبل از اسم میآید : ای پروردگار ، ای پدر ، ای جوانمردان

ایا که قبل از اسم میآید : ایا شاه محمود کشور گشای .

صفت

صفت کلمه بیست که با اسم برای توصیف و یا تعیین عده ی آن متصل

میشود .

مانند :

زن زیبا ، مادر مهربان ، مرد پیر .

اسمی که برای آن صفتی ذکر شده باشد **موصوف** خوانده میشود

صفت با موصوف مطابقت نمیکند یعنی موصوف خواه مفرد باشد خواه

جمع ، صفت آن همیشه مفرد است .

مانند :

مرد بزرگ ، مر-ان بزرگ .

هر گاه صفت بجای موصوف آید ، مانند اسم جمع بسته میشود .

مانند :

علاج دردمندان کن بهر درد

که هر کس کاو صراحت کرد بد کرد

صفت ظاهراً شبیه مضاف الیه است ولی در معنی با آن اختلاف بسیار

دارد ، زیرا مقصود از صفت همان اسم است ، لیکن مقصود از مضاف الیه ،

مضاف نیست .

مثلاً در مورد **مرد خوب** مقصود از **خوب** همان مرد است .

ولی وقتی میگوئیم کتاب پرویز مقصود از پرویز ، کتاب نیست و پرویز غیر از کتاب است .

اقسام صفت

صفت بر سه قسم است :

۱ - **صفت فاعلی** - صفت فاعلی یا اسم فاعل برکننده کار دلالت می کند :

علامت اسم فاعل سه است :

۱ - **نده** ، که در آخر فعل امر میآید : رونده ، بیننده ، شنونده .

۲ - **ان** ، که در آخر فعل امر میآید : خندان ، گریان ، روان .

۳ - **الف** ، که در آخر فعل امر میآید : بینا ، گویا ، شنوا .

اسم فاعلی که به آن ختم شود حالت را میرساند .

اسم فاعلی که به **نده** ختم شود تغییر را میرساند و گذران است .

اسم فاعلی که به **الف** ختم شود بر صفت همیشگی دلالت میکند و آنرا

صفت مشبیه گویند .

۲ - **صفت مفعولی** - صفت مفعولی یا اسم مفعول بر آنکه کار بر آن

واقع شود دلالت میکند .

مانند :

نوشته ، بریده ، شنیده .

علامت اسم مفعول (۵) است که با آخر فعل ماضی میآید .

بریده ، بریده .

شنید ، شنیده .

گاهی بعد از اسم مفعول لفظ **شده** میآورند .

مانند :

نوشته شده ، بریده شده .

۳ - **صفت نسبی** - صفت نسبی آنست که کسی یا چیزی را بکافی یا

چیزی نسبت دهند .

مانند :

تهرانی ، شیرازی ، زرین ، پیشینه .
علامت صفت نسبی سه است :

- ۱ - ی : تهران ، اصفهانی ، خانگی .
- ۲ - ین : زرین ، دیرین ، پشمین .
- ۳ - ینه : دیرینه ، پشمینه ، زرینه .

درجات صفت

صفت سه درجه دارد :

۱ - **صفت مطلق** - صفت مطلق یا صفت عادی چگونگی اسم را بدون برتری بغیر بیان میکند .
مانند :

خوب ، بد ، زشت ، زیبا .

۲ - **صفت تفضیلی** - صفت تفضیلی آنست که برتری موصوفی را بر موصوف دیگر بیان کند ، علامت آن لفظ ، تر است .
مانند :

بزرگتر ، زیباتر ، خوبتر ، بتر .

۳ - **صفت عالی** - صفت عالی آنست که برتری موصوفی را بر تمام موصوفهای دیگر برساند . و علامت آن لفظ ، ترین است .
مانند :

خوشروترین ، زیباترین ، دلرباترین .

کنایات

کنایه کلمه بیست که معنی آن پوشیده و دانستن آن محتاج قرینه است .
کنایه پنج نوع است :

ضمیر ، اسم اشاره ، موصول ، مبهمات ، ادوات استفهام .

۱ - **ضمیر** .

ضمیر کلمه بیست که برای رفع تکرار اسم ، بجای آن استعمال میشود .

مانند :

پرویز در امتحانات مردود شد، او غمگین بود .
 در اینجا، **او** ضمیر است که برای رفع تکرار بجای پرویز آمده است.
 ضمیر بر سه قسم است :

ضمیر شخصی ، ضمیر اشاره ، ضمیر مشترك .
الف - ضمیر شخصی آنست که برگویند و شنونده و شخص غایب
 دلالت کند .

ضمیر شخصی اگر بکلمات دیگر متصل شود آنرا ضمیر متصل گویند،
 و اگر بتنهائی ذکر شود آنرا ضمیر منفصل نامند .

ضمایر متصل گاهی فاعلیت را میرساند و عبارتند از :
 م ، ی ، یم ، ید ، ند .

مفرد : جمع :

| | |
|------|-------|
| بودم | بودیم |
| بودی | بودید |
| بود | بودند |

و گاهی مفعولیت را میرساند و عبارتند از :
 م ، ت ، ش ، مان ، تان ، شان .

مفرد : جمع :

| | |
|------|--------|
| بردم | بردمان |
| بردت | بردتان |
| بردش | بردشان |

ضمایر منفصل عبارتند از :

| | |
|---------|---------|
| مفرد : | جمع : |
| اول شخص | من |
| دوم شخص | تو |
| سوم شخص | او ، وی |
| | ایشان |

این ضمایر در جمله ، فاعل یا مفعول و یا مضاف الیه واقع میشوند
 و کمتر منادی واقع میگرددند .

ب - ضمیر اشاره آنست که کسی یا چیزی را با اشاره نشان دهد .

ضمیر اشاره دارای دو صیغه است :

این برای اشاره بنزدیک .

آن برای اشاره بدور .

این و آن اگر مرجعشان (اسمی که بجایش مینشینند) انسان باشد

با، ان و اگر مرجعشان غیرانسان باشد با، هاجمع بسته میشوند .

ضمیر اشاره در جمله ، فاعل یا مفعول یا مضاف الیه واقع میشود .

ج - ضمیر مشترك یا ضمیر نفس آنست که در سه شخص اشترک

داشته باشد .

لفظ خود را ضمیر مشترك گویند .

کلمات خویش و خویشتن همه از کلمه‌ی خود مشتق است و ضمیر

مشترک خوانده میشود .

۲ - اسم اشاره .

این و آن ، اگر بجای اسم نشینند ضمیر اشاره نامیده میشوند ،

ولی اگر با اسم ذکر شوند اسم اشاره خوانده میشوند .

۳ - موصول .

موصول کلمه‌ی بیست که قسمتی از عبارت را بقسمت دیگر متصل میسازد .

موصول دارای دو صیغه است :

که ، برای عاقل و غیر عاقل .

چه ، برای غیر عاقل .

که و چه ، اگر در پرسش بکار رود موصول نیستند بلکه از ادوات

استفهام هستند ، و اگر دو جمله را بهم مربوط سازند حرف ربط

نامیده میشوند .

۴ - مبهمات .

مبهمات کلماتی را گویند که کسی یا چیزی را با مبهام نشان دهد .

مانند :

هر ، کس ، دیگری ، هیچ ، چند ، اند (عدد غیر معینی بین سه و نه) .

این و آن اگر مرجع معینی نداشته باشند از مبهمات بشمار میروند .
 ۵ - ادوات استفهام .

ادوات استفهام کلماتی را گویند که پرسش را برسانند .
 مانند :

که ، کو ، چه ، کجا ، کدام ، چون ، چند ، کی ، مگر ، هیچ .
 هر يك از کلمات فوق در موردی بکار میآید ، مثلاً :

که در اشخاص ، چه در اشیاء ، کو و کجا در مکان ، کدام در تردید
 چون در چگونگی ، کی در زمان ، مگر و هیچ در انکار ، بکار میآید .

عدد

عدد کلمه بیست که برای شمارش بکار می رود .

آنچه شمرده میشود معدود نامند .

عدد بر چهار قسم است :

اصلی ، ترتیبی ، کسری ، توزیعی .

اعداد اصلی عبارتند از :

یک • دو • سه • چهار • پنج • شش • هفت • هشت • نه • ده • بیست • سی •

چهل • پنجاه • صد • هزار • ده هزار و مانند اینها .

از یازده تا نوزده یکان را بر دهگان مقدم میآورند .

یازده • سیزده • شانزده • هفده • نوزده .

از بیست تا صد یکان را بوسیله و بعد از دهگان میآورند

بیست و سه • بیست و هفت • پنجاه و دو • هشتاد و نه • نود و نه

در شعر گاهی تغییراتی در اعداد میدهند .

مانند :

سه و بیست سال از دربار گاه

پراکنده گشتند یکسر سپاه

معدود عدد اصلی را همیشه بعد از عدد ذکر میکنند .

مانند :

دوروز . دوسال . ده شب .

معدود اعداد اصلی همیشه مفرد می‌آید ولی گاهی شعرا بسبب ضرورت معدود را جمع بسته‌اند .

اعداد ترتیبی یا وضعی آنستکه مرتبه معدود را بیان نماید .
اعداد ترتیبی عبارتند از :

یکم یا نخست یا نخستین ، دوم ، سوم ، چهارم ، دهم ، صدم ، هزارم
و مانند اینها .

عدد اول را نخست یا نخستین گویند و آخر را ، انجامین یا فرجامین
یا واپسین یا بازپسین گویند .

عدد ترتیبی گاهی برای ضرورت قبل از معدود می‌آید .
مانند :

چهارم روز ، نخستین روز ، بجای ، روز چهارم ، روز نخست .

برای ساختن اعداد ترتیبی با آخر اعداد اصلی م یا می یا همین
می آورند .
مانند :

چهار ، چهارم ، چهارمی ، چهارمین .

اعداد کسری آنستکه پاره‌ی عدد صحیح را بیان نماید .
مانند :

چهاریک ، ششیک ، دهیک .

حالیه اعداد کسری را اینطور بیان مینمایند :

یک چهارم ، یک ششم ، یکدهم .

اعداد توزیعی آنستکه معدود را بمقدار معین تقسیم نماید .
مانند :

یکیک ، چهارچهار ، دهده ، صدصد ، هزارهزار .

فعل

فعل کلمه‌یست که عمل یا حالتی را بیان نماید .
مانند :

پرویز میدود . «عمل»

هوشنگ ایستاده است . «حالت»
 فعل از نظر شخص و زمان و وجه سه حالت دارد .
 شخص - هر فعلی بر سه شخص دلالت میکند .
 متکلم یا اول شخص . مخاطب یا دوم شخص . غایب یا سوم شخص .
 هر يك از آنان یا مفرد هستند یا جمع .
 زمان - زمان عبارت از مدتی است که فعل در آن صورت میگیرد
 زمان سه است :
 گذشته یا ماضی . اکنون یا حال . آینده یا استقبال .

فعل ماضی

فعل ماضی آنستکه بر انجام کاری در گذشته دلالت کند .
 مانند :
 بودم . بوده ام . میبودم . بوده بودم .
 فعل ماضی پنج نوع است :
 ماضی مطلق . ماضی استمراری . ماضی نقلی . ماضی بعید .
 ماضی التزامی .

ماضی مطلق

ماضی مطلق آنستکه بزمان گذشته دلالت کند ، خواه از زمان حال
 دور باشد خواه بآن نزدیک .
 مانند :

| | |
|-----|------|
| زدم | زدیم |
| زدی | زدید |
| زد | زدند |

برای ساختن ماضی مطلق از آخر مصدر، ن را می اندازند و بجای
 آن ضمایر :

م . ی . یم . ید . ند ، را قرار میدهند .

ماضی استمراری .

ماضی استمراری عبارتست از واقع شدن کاری در گذشته بطور
استمرار .

مانند :

| | |
|-------|--------|
| میزدم | میزدیم |
| میزدی | میزدید |
| میزد | میزدند |

برای ساختن ماضی استمراری لفظ **می** یا **همی** با **ول** ماضی مطلق
میآورند .

دی شیخ با چراغ **همیگشت** گردشهر
کز دیوو دد ملولم و انسانم آرزوست



آنکه دائم هوس سوختن ما میکرد
کاش **میآمد** و از دور تماشا میکرد

ماضی نقلی

ماضی نقلی فعلیست که انجامش از زمان گذشته شروع شده و تا
موقعیکه متکلم ادای سخن نماید فعل ادامه داشته باشد .

مانند :

| | |
|---------|--------|
| زدهام | زدهایم |
| زدهیی | زدهاید |
| زده است | زدهاند |

برای ساختن ماضی نقلی کلمات : **ام** . **یی** . **است** . **ایم** . **اید** . **اند**
را بعد از اسم مفعول فعل مورد نظر میآورند .

در گذر از جرم که **خواهند** ایم
چارهی ما کن که **پناهند** ایم

ماضی بعید

ماضی بعید فعلیست که انجامش در زمان بسیار گذشته میباشد.

مانند :

زده بودم زده بودیم

زده بودی زده بودید

زده بود زده بودند

برای ساختن ماضی بعید ماضی مطلق فعل بودن، را در آخر اسم مفعول فعل منظور میآورند .

ماضی التزامی

ماضی التزامی شك و تردید را بیان مینماید .

مانند :

زده باشم زده باشیم

زده باشی زده باشید

زده باشد زده باشند

برای ساختن ماضی التزامی ، مضارع التزامی فعل بودن ، را بآخر اسم مفعول فعل منظور میآورند .



اکنون یا حال .

در زبان فارسی صیغهی مخصوصی برای زمان حال نیست

اصولا باید دانست که زمان حال یا اکنون ، وجود ندارد زیرا ما در مسیر زمان سیر مینمائیم و هر لحظه از گذشته بآینده میرسیم و بین ایندو زمان نمیتوان فاصلهی در نظر گرفت .

در دستور زبان فارسی ، حال در حقیقت همان مضارع است و مضارع فعلی را گویند که میان حال و استقبال مشترك است .



مضارع .

مضارع فعلی است که میان حال و استقبال مشترک است .

مضارع بر دو قسم است :

مضارع اخباری . مضارع التزامی .

۱ - مضارع اخباری از چیزی که اکنون واقع میشود خبر میدهد

مانند :

می گویم می گوئیم

می گوئی می گوئید

می گوید می گویند

۲ - مضارع التزامی در ظاهر شبیه فعل امر است و نباید با آن

اشتباه شود، زیرا مضارع التزامی معمولاً در مورد، شك و تردید، گمان و

امید و نظیر آنها بکار می آید در صورتیکه فعل امر کار را بصورت حکم و

دستور بیان مینماید.

مانند :

بروم برویم

بروی بروید

برود بروند

گاهی لفظ می از اول مضارع اخباری و حرف ب از اول مضارع

التزامی حذف میشود .

مانند :

گویم «در مضارع اخباری»

روم «در مضارع التزامی»



استقبال .

مستقبل فعلی است که تنها بآینده دلالت کند .

برای ساختن مستقبل ، مضارع فعل «خواستن» را در اول مصدر تمام یا

مصدر مرخم میآورند .

مانند :

مستقبل با مصدر تمام .

| | |
|-------------|------------|
| خواهیم دیدن | خواهم دیدن |
| خواهید دیدن | خواهی دیدن |
| خواهند دیدن | خواهد دیدن |

مستقبل با مصدر هر خم .

| | |
|------------|-----------|
| خواهیم دید | خواهم دید |
| خواهید دید | خواهی دید |
| خواهند دید | خواهد دید |

گاهی بسبب ضرورت جزء دوم را بر اول مقدم میدارند .
مانند :

بود خواهم ، بجای خواهم بود ، در شعر زیر :
زهر جای کوتاه کنم دست دیو
که من بودم خواهم جهانم را خدیو



وجه افعال : افعال بشش وجه یا صورت بکار میروند :

اخباری . شرطی . امری . التزامی . وصفی . مصدری .

۱ - **وجه اخباری .** آنستکه انجام کار را بطور قطع و یقین

بیان نماید .

مانند :

میزنم . زدی . خواهد بود .

۲ - **وجه شرطی .** آنستکه کار را بصورت شرط بیان نماید .

مانند :

اگر بودی . اگر رفتی . اگر بخوانی .

۳ - **وجه امری .** آنستکه کار را بطور حکم و دستور بیان نماید .

مانند :

بزن . بخوان . ببر .

در دوم شخص فعل امر، گاهی برای تأکید در ابتدا لفظ **می**، در آورند.

مانند :

میزن . میکوش .

خواهی شرف و بزرگواری

میکوش بهمتی که داری

امر منفی را **نهی** گویند ، برای منفی ساختن فعل امر در اول آن، **م**

اضافه میکنند .

مانند :

مزن . مخور . مخوان .

۴ - **وجه التزامی** یا احتمالی آنستکه کار را بطور شك و تردید و

آرزو بیان نماید .

مانند :

گمان دارم بیاید . ممکن است بیاید . ایکاش دیده بودم .

۵ - **وجه وصفی** . آنستکه فعل بصورت صفت و در معنی فعل باشد.

فعل وصفی با فاعل مطابقه نمیکند بدین معنی که خواه فاعلش مفرد

باشد خواه جمع ، همیشه مفرد است و بعد از آن، **واو** ربط نباید آورد .

مانند

پرویز آمده پدر خود را ملاقات کرد .

هر گاه چند فعل که از نظر زمان یکی باشند پهلوئی هم واقع شوند

میتوان فعل اول را بصورت وجه وصفی بکار برد .

مانند :

بیژن را دیدم و باو گفتم ، که میتوان گفت

بیژن را دیده باو گفتم .

۶ - **وجه مصدری** . آنستکه فعلی بصورت اسم در آمده باشد .

مانند :

باید دیدن . نشاید رفتن . میباید گفت